

فروماندگی ها را

توانائی،

می شودها را

می شود

کنیم

////////////////////////////////////

مزدک کوهکن / شهریور ۱۴۰۱

////////////////////////////////////

کارگران استان چهارمحال و بختیاری در طول روزهای اخیر، خشمگین و عاصی از گرانی، بیکاری، بی آبی، بی نانی، بی سرپناهی مراکز کار را تعطیل کردند و به خیابان ریختند. چند میلیون کارگر خوزستانی نیز چندین دهه است همین وضع را دارند، اگر در کارخانه ای، شهری به اعتصاب خود پایان می دهند، در کارخانه و شهر دیگر از سر می گیرند. اصفهان از دو استان بالا کم اعتصاب تر نیست، کارخانه هایش تعطیل تر و خیابانهایش پرخروش تر است. تهران، البرز، اراک، زنجان، لرستان، هر سه خراسان شمالی، جنوبی، میانی، هر دو آذربایجان شرقی، غربی، کرمانشاه، بوشهر، پارس جنوبی در فاصله بهبهان تا شرق بندرعباس، کرمان، بلوچستان، هر کجا کارخانه ای، مدرسه ای، بیمارستانی، بندری، کشت و صنعتی، شبکه حمل و نقلی است، در هر نقطه جهنم سرمایه داری، در هر وجب قلمرو استیلای دولت درنده اسلامی سرمایه، در طول سال چند اعتصاب رخ می دهد. شمار اعتصابات از حد بیرون است و سؤال پیش روی کل اعتصاب کنندگان این است که چه نتیجه ای گرفته اند؟ چه چیز به دست آورده اند؟، کارنامه کارزارها چیست؟

پاسخ همگون، از پیش روشن چند ده میلیون کارگر، بعضا صریح و عریان، بعضا با سکوت، نگاه، حالت، رنگ رخساره آنست که دست از پای درازتر به سر کار باز گشته اند. نتیجه ای نگرفته اند، شکست خورده اند، کارنامه ها خالی است. واقعیت این است و از همین



جا سؤالی دیگر پیش می آید. اینکه چرا این همه اعتصاب بی نتیجه می ماند؟ چرا سوای چند هزار کارگر پیمانی نفت، مابقی علی العموم، بدون دستاورد، ختم اعتصاب را اعلام کردند؟ چرا معلمان، بازنشستگان، هفت تپه ای ها، رانندگان واحد، میلیونها کارگر دیگر هر بار، هر ماه، هر سال، همگی، همه جا شکست خوردند؟ دلیل این همه شکست چیست؟ راه شکست نخوردن کدام است، چرا همگی از این سؤال فرار می کنیم و به جستجوی پاسخ درست آن بر نمی آئیم؟!؟ جواب رمزآمیز نیست، در مغز دانشوران طبقات دارا نیست، اگر جماعتی حول آن دفتر و دستک راه می اندازند، حزب می سازند، دلال و کاسبکارند. پاسخ را اکثر کارگران می دانند. از هر کارگری پرسشی می گوید: سرمایه داران قدرت دارند، دولت دارند، ارتش، پلیس، سپاه، حوزه علمیه، سازماندهی گسترده فاشیستی، گفتمان دموکراسی، جنجال حقوق بشر، پارلمانتاریسم دارند، ما هیچ نداریم، مشتی پراکنده، زبون، فاقد قدرت هستیم، آنها قدرت دارند، روی حرف خود می ایستند، می گویند هیچ ریالی مزد بیشتر به هیچ کس نمی دهیم، هر که خواست کار کند، هر که خواست خداحافظ! صف بیشمار بیکاران منتظر جایگزینی هر کارگر مستعفی یا اخراجی است. اینها را کارگران بر زبان می آرند، بنا بر این دلیل شکستها را می دانند، پرسش بعدتر این است که چه باید کرد؟ آیا دنیا تمام شده، تاریخ به انتها رسیده؟!؟ هیچ روزنه ای باز نیست؟ هیچ راهی به هیچ افقی پیش روی نیست؟ راستش پاسخ این پرسش را هم کارگران می دانند، کدام کارگر است که با شنیدن این حرف ها فریاد نزند ما با هم نیستیم، دستهایمان در دست همدیگر نیست، صداهایمان همساز نیست، یک قدرت سراسری نیستیم.

تا اینجا را خیلی ها می دانند، از این نقطه به بعد است که شمشیرها در نیام و زبانها در کام می شود. وقتی سؤال این می شود که چرا پای پیش نمی نهیم، چرا صدتا، صدتا، بی اطلاع از دل هم، بی خبر از طغیان یکدیگر، در چهاردیواری کارخانه ها با این و آن سرمایه دار چانه می زنیم؟ مگر نه این است که فلاکت، بی آبی، بی نانی، بی سرپناهی ما زیر سر سرمایه و دولت سرمایه داری است، چرا در مقابل قدرت سازمان یافته، درنده، فاشیستی وحوش سرمایه دار، گامی به سوی همبستگی شورائی ضد سرمایه داری بر نمی داریم. در مقابل این پرسش است که سکوت، فرار، نظربافی، تولید تئوری، فروش استراتژی، تبلیغ تاکتیک بر هم تلنبار می شود. عده ای از بی حزبی می گویند!! چند نفر از نداشتن سندیکا می نالند، عده ای غیبت منجی را پیش می کشند!! شماری به کودنی!! بی فکری!! کم شعوری کارگر جماعت می آویزند!! آیا اینها به مزخرفاتی که می گویند

باور دارند؟؟ شاید دارند، داشتن و نداشتن باور مهم نیست، بحث بر سر این افراد، این محافل هم نیست. سخن از توده کارگر است. چرا آنان در مقابل این پرسش سکوت می کنند؟، فرار می کنند؟، چرا این دهها میلیون در جستجوی پاسخ نیستند. اینها همه می گویند قادر نیستیم!!، کاری از دستمان بر نمی آید!! فرومانده و ناتوانیم!! اگر بناست درد را بشناسیم، اگر در صدد یافتن ریشه معضل هستیم، باید این احساس زبونی، عجز، فروماندگی، این هیچ دیدن و پوچ انگاشتن خود را بشکافیم، چه باید کرد تا احساس زبونی جای خود را به جسارت و باور به قدرت خود بسپارد. معجزه نمی توان نمود. با وعظ و نصیحت کاری پیش نمی رود، این جایگزینی، رفع فروماندگی، خروج توانائی توده کارگر باید در کارزار روز انجام گیرد، این کار را باید خود کارگران انجام دهند و ما به عنوان آحاد طبقه خویش باید هر چه در توان داریم برای وقوع این جایگزینی و تغییر تلاش کنیم، باید نشان دهیم که آنچه آنان نشدنی تلقی می کنند شدنی هستند، باید ثابت کنیم که به جای مبارزه محصور در کارخانه می توان راه افتاد و با همزنجیران خویش در سایر مراکز کار جوش خورد، می توان راه ارتقاء به یک قدرت سراسری را پیمود، باید تشریح کنیم و عملاً مدلل داریم که می توان مبارزه برای مزد را با مبارزه برای تعیین سرنوشت، کار، تولید، زندگی جایگزین نمود، باید در متن کارزار نشان دهیم که می توان پیکار علیه آپارتاید جنسیتی را از مشتی شعار توخالی، از تبعیض ستیزی دموکراتیک به جنگ علیه کار خانگی، جنگ برای محو کار بدون هیچ مزد زنان، جنگ برای قطع کامل وابستگی اقتصادی زن به مرد و اولاد به والدین، ارتقاء داد، می توان جنگ علیه آلودگی های زیست محیطی را جنگ علیه اساس سرمایه داری کرد. می توان هر مبارزه روز برای هر خواست عاجل را حلقه ای از زنجیره پیکار ضد سرمایه داری و سنگری از سنگرهای این جنگ نمود. این ها مسائلی نیست که با نوشتن برنامه، تدوین تئوری، بحث های ایدئولوژیک، مجادلات مکتبی، حشر و نشرهای آکادمیک حل گردد. سخن از کاری است که توده کارگر باید انجام دهد، خودش با دخالتگری فعال، خلاق، با سر آگاه و شعور بیدار خود انجام دهد. توده کارگری که با انجامش یک قدرت سراسری، شورائی، ضد بردگی مزدی گردد.